



کودک رشد ۹



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی
www.roshdmag.ir



ماهنامه‌ی آموزشی و تربیتی

ویژه‌ی کودکان پیش‌دبستانی و دانش‌آموزان پایه‌ی اول ابتدایی

دوره‌ی سی‌ام • شماره‌ی بی در بی ۲۵۳ • خرداد ۱۴۰۳ • ۳۲ صفحه



پیامبر اکرم (ص):
مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ
عید آسمانی غدیر مبارک

به نام خدای بخشنده و مهربان

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجه

کودک رشد



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

رشد کودک • شماره ۹

ماهنامه‌ی آموزشی و تربیتی
اجتماعی، فرهنگی
ویژه‌ی کودکان پیش‌دستانی و دانش‌آموزان پایه‌ی اول ابتدایی

دوره‌ی سی‌ام • خرداد ۱۴۰۳
شماره‌ی پی‌درپی ۲۵۳

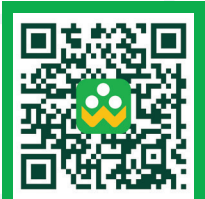
- مدیر مسئول: محمد صالح فذنبی
- سردبیر: نفیسه نجفی قدسی
- مدیر داخلی: مریم سعیدخواه
- شورای برنامه‌ریزی: غلامرضا حیدری ابهری، حسن دولت‌آبادی، محمد رضا رشیدی، محمدعلی ارجمند، مریم اسلامی (کارشناس شعر)
- ناظر هنری: کوروش پارساژاد
- طراح گرافیک: ناصر حسینی
- ویراستار: کبری محمودی

نشانی: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، دفتر انتشارات و فناوری آموزشی، شماره‌ی ۲۷
صندوق پستی: ۱۵۸۷۵-۶۵۸۸
تلفن: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۳۰
تلفن امور مشترکین: ۰۲۱-۸۸۸۶۷۳۰۸
و ۰۲۱-۷۷۶۳۳۲۰۸
خوانندگان رشد شما می‌توانید قصه‌ها، شعرها، نقاشی‌ها و مطالب خود را به مرکز بررسی آثار مجلات رشد به نشانی زیر بفرستید:

نشانی: تهران، صندوق پستی: ۱۵۸۷۵-۶۵۶۷
تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲
دورنگار: ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸
رایانامه: Koodak@roshdmag.ir
وبگاه: www.roshdmag.ir
چاپ و توزیع: شرکت افست

خانواده‌ی مجلات رشد همه‌ی تلاش خود را کرده است تا این مجله در دسترس عموم دانش‌آموزان قرار گیرد و همه‌ی کودکان و نوجوانان میهن عزیز اسلامی مان امکان تهیه‌ی آن را داشته باشند.

قیمت: ۹۰۰۰۰ ریال



کانال مجله‌ی رشد کودک:
@roshd_kodak
در پیام‌رسان شاد منتظر شما هستیم.



www.roshdmag.ir/u/3i8
ارتباط با مرکز بررسی آثار



نظرات منتقدین
@nazar.roshdmag.ir

۱ مداد ایرانی

۲ شعر

۴ عکس پر از لبخند

۶ قصه‌های اسم، فامیلی

۸ سطل زباله برای چیست؟

۱۰ حرف خوش مزه

۱۲ قورباغه‌ی فوت فوتکی

۱۴ آواز لیوان‌ها

۱۵ چه کار خطرناکی!

۱۶ هم دقت، هم سرعت

۱۸ بگرد و پیدا کن

۲۰ از کرم شکمو تا پروانه

۲۲ تیرو و طیرا

۲۴ یاور کوچک

۲۶ رنگین کمان

۲۷ دوستان مسجد

۲۸ مهمان امام

۲۹ کیف نمدی

۳۰ نوزاد پر خیر و برکت

- تصویرگر جلد: زهره اسدی
- تصویرگر پشت جلد: محمد رضا رشیدی

گروه‌ها

۳ خرداد: فتح خرمشهر

۱۴ خرداد: رحلت حضرت امام خمینی (ره)

۱۵ خرداد: قیام ۱۵ خرداد

۱۸ خرداد: شهادت امام محمد تقی (ع)، جوادالائمه

۲۵ خرداد: شهادت امام محمد باقر (ع)

۲۸: عید سعید قربان

تیر

۵ تیر: عید سعید غدیر خم

۲۵ تیر: تاسوعای حسینی

۲۶ تیر: عاشورای حسینی

مرداد

۱۸ مرداد: روز بزرگداشت شهدای مدافع حرم

۳۱ مرداد: روز جهانی مسجد

شهریور

۴ شهریور: اربعین حسینی

۱۲ شهریور: رحلت پیامبر (ص)، شهادت امام حسن مجتبی (ع)

۳۱ شهریور: میلاد پیامبر (ص)، میلاد امام صادق (ع)

یکی از مراحل اولیه‌ی فرایند خواندن، تصویرخوانی است. در قصه‌های تصویری کودک می‌تواند قصه را از روی تصویرها تعریف کند و شما می‌توانید قصه‌ای را که تعریف می‌کند برایش بنویسید. قبل از خواندن متن، از کودک بخواهید تصویرها را خوب ببیند و در مورد آن‌ها حرف بزند. با این شیوه، در واقع او را به شنیدن و خواندن متن علاقه‌مند کرده‌اید. در نتیجه او با اشتیاق بیشتری متن را دنبال خواهد کرد.

در بخش‌هایی از مجله سؤالاتی از کودک پرسیده شده یا از او خواسته شده است فعالیت‌هایی را انجام دهد. برای پاسخ‌دادن به این پرسش‌ها و انجام‌دادن فعالیت‌ها و فرستادن آن‌ها به دفتر مجله، کودکان را یاری کنید. در مجله، اولین چیزی که توجه کودک دلبنده‌مان را جلب می‌کند و در انتقال حس و محتوای متن نقش مهمی دارد، تصویر است.

معلم و مربی عزیز،
پدر و مادر مهربان

مخاطب اصلی مجله‌ی رشد کودک، غنچه‌های کوچک ما هستند که در ابتدای مسیر فراگیری مهارت خواندن قرار دارند. از همین رو، برای خواندن مطالب مجله و ارتباط دوسویه با نویسندگان و کارشناسان ما، به کمک و همراهی شما عزیزان نیاز دارند.



تصویرگر: شهرام شیرزادی
نقیسه نجفی قدسی

مداد ایرانی

۲

ما به مامان و باباهامون می‌گیم که برامون فقط مداد ایرانی بخرن

کارخانه مدادسازی پدرم به دلیل نبود مشتری تعطیل شده.

چرا ناراحتی؟



باید دنبال کار جدید باشیم.

آفرین به بچه‌های ایرانی، آفرین به مداد ایرانی!

زود سرکارتون برگردین، باید کلی مداد تولید کنیم.

۴



همه مداد ایرانی می‌خوان، لطفاً برامون از کارخانه تون مداد بفرستین.





نذر کوچک

● مرصیه تاجری

شال خوشبخت

● زهرا عراقی

همراه بابایم

در کربلا هستم

یک نذری کوچک

خواییده در دستم

اینجا پر از نخل است

خرما فراوان است

دوتا حرم با هم

در یک خیابان است

در دست‌های من

هم نان و هم خرماست

یک خرده از نان‌ها

سهم کبوترهاست

سبز و قشنگم

یک شال هستم

عید غدیر است

خوش حال هستم

در خانه امروز

مهمان زیاد است

بابای خانه

خندان و شاد است

بر دوش سید

من می‌نشینم

یک شال خوشبخت

روی زمینم

پنکه

• زهرا شفیعی ینگابادی

امروز آوردیم
یک پنکه‌ی خوش حال
ما روشنش کردیم
در گوشه‌ای از هال
تق تق صدا می‌کرد
وقتی که می‌چرخید
با فوت خود، هر دور
انگار می‌خندید
خوش حال می‌چرخید
آن پنکه‌ی خندان
ما هم خنک بودیم
با فوت‌های آن

هم‌بازی

• محبوبه مصمصام شریعت

یک لنگه دمپایی
در کوچه‌ی ما بود
رفتم کنار او
غمگین و تنها بود
انداختم او را
در رود پُر آبی
همبازی او شد
یک بچه مرغابی





عکس پر از لبخند

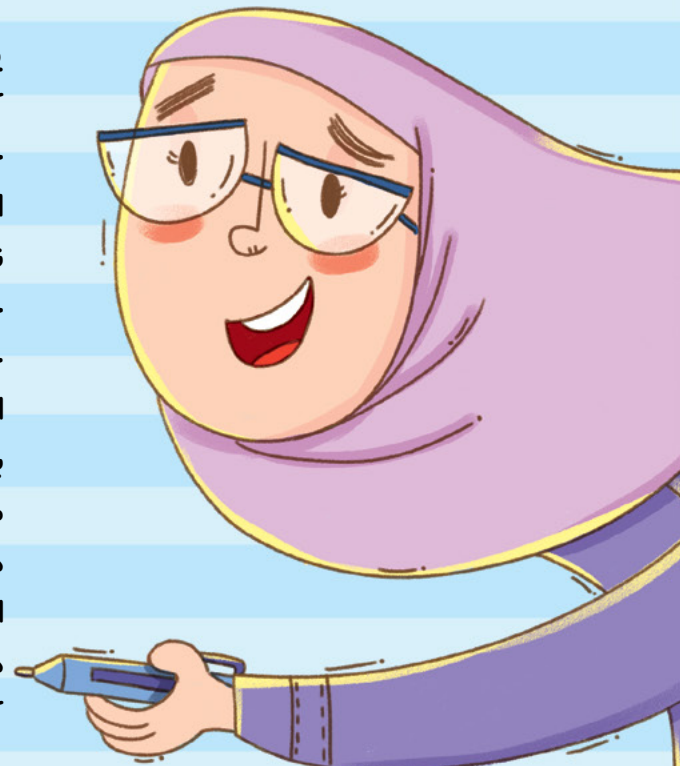
خانم حقیقت مثل همیشه تصمیم گرفته بود یک معما بگوید. سوسن پرسید: «خانم معلم! معمای شما درباره‌ی چیست؟» سارا گفت: «نکند خیلی سخت باشد و نتوانیم جواب آن را پیدا کنیم؟» زیبا گفت: «به کسی که جواب درست بدهد، جایزه هم می‌دهید؟»

همه‌ی بچه‌ها خندیدند. خانم حقیقت گفت: «بچه‌ها! معمای ما درباره‌ی آدمی است که حتماً اسمش را شنیده‌اید. من در مورد او چند جمله روی تخته می‌نویسم. هر جمله‌ای را که نوشتم، منتظر می‌مانم ببینم شما جواب را حدس می‌زنید یا نه! اگر نتوانستید حدس بزنید، جمله‌ی بعدی را می‌نویسم.» بچه‌ها با اشتیاق منتظر شدند تا معلم اولین جمله را بنویسد. خانم حقیقت پای تخته رفت و نوشت: «او انسان مهربانی بود و بچه‌ها را دوست داشت.»



مینو گفت: «خب، خیلی از آدم‌ها مهربان هستند. ما از کجا بفهمیم منظور شما چه کسی است؟» خانم حقیقت جمله‌ی بعدی را نوشت: «او شجاع بود و از آدم‌های بد نمی‌ترسید.» بچه‌ها در سکوت فرو رفتند و کسی چیزی نگفت. خانم حقیقت جمله‌ی سوم را نوشت: «شما عکس او را خیلی جاها دیده‌اید.»

یکی از بچه‌ها گفت: «همه‌جا پر از عکس است. ما از کجا بفهمیم کدامشان مهربان و شجاع است؟» خانم حقیقت جمله‌ی چهارم را نوشت: «او رهبر انقلاب اسلامی ایران بود و با شاه مبارزه کرد.» ناگهان بیشتر بچه‌ها با صدای بلند گفتند: «امام خمینی (ره)! امام خمینی (ره)!» خانم حقیقت گفت: «آفرین! شما قبلاً توی درس خاطرات انقلاب با نام ایشان آشنا شده‌اید.» بعد به هر کدام از بچه‌ها ورقه‌ای داد و گفت: «این شعر که اینجا می‌بینید، درباره‌ی امام خمینی (ره) است. چه خوب می‌شود اگر همگی با هم آن را یاد بگیرید و بعد به شکل سرود در مدرسه اجرا کنید. من یک بار آن را برای شما می‌خوانم. آن وقت همه با هم می‌خوانیم.» معلم یک بار شعر را خواند. بچه‌ها با دقت گوش کردند و بعد همگی با هم خواندند:



سرمشق

● عفت زینلی



نام بزرگ او خمینی است
درباره‌اش خیلی شنیدم
عکس پر از لبخند او را
توی کلاس درس دیدم

هر دانش‌آموزی چه خوب است
درباره‌ی ایشان بداند
تا نام و یاد و خاطراتش
در دفتر ایران بماند

رفتار و گفتارش همیشه
سرمشق و تمرین است و الگو
بعداً برای بچه‌هایم
می‌خوانم و می‌گویم از او





قصه‌های اسم، فامیلی



باز هم می‌خواهیم با هم قصه بسازیم.
در مجله‌ی اردیبهشت ماه، با نقاشی‌هایی که کشیدیم، قصه‌های زنجیری
ساختیم.

این بار هم قرار است گروهی قصه بسازیم.

به گروه‌های پنج‌نفره تقسیم می‌شویم. یک برگ کاغذ را پنج قسمت
می‌کنیم. روی هر تکه کاغذ یکی از این کلمه‌ها را می‌نویسیم:
اسم، شهر، غذا، رنگ و حیوان.
در پایین آن‌ها برای نوشتن یک کلمه جا می‌گذاریم. حالا کاغذها را
قاتی می‌کنیم و به پشت می‌گذاریم. هر نفر یک کاغذ برمی‌دارد. هر کس
به صورت قرعه‌کشی یا توافقی از یک تا پنج یک نوبت می‌گیرد.
حالا نفر اول باید یک حرف را بگوید و بقیه کلمه‌ی مربوط به برگه‌ی
خودشان را با آن حرف شروع کنند و بنویسند.
مثلاً **حرف س:** اسم: سعید؛ شهر: ساری؛ غذا: سبزی‌پلو؛ رنگ: سبز؛
حیوان: سمندر.



برگه‌ها جمع می‌شوند و در اختیار نفر اول که حرف را انتخاب کرده بود قرار می‌گیرند. حالا او باید با این پنج کلمه یک قصه بسازد. این فعالیت را تا نفر پنجم ادامه می‌دهیم. برای مرحله‌های بعد می‌توانیم موضوع کلمات را عوض کنیم: مثلاً کشور، رنگ، ماشین، اشیا، فیلم و...
یادتان نرود قصه‌های قشنگتان را برای مجله بفرستید.

نکته: در تمام مراحل ساخت قصه‌ی «اسم و فامیلی» می‌توانید از معلم خوبتان یا پدر و مادر عزیزتان کمک بگیرید.





سطل زباله برای چیست؟

موشی یک موش بازیگوش و سر به هواست. کمی هم بی ملاحظه است. گاهی دوستانش را ناراحت می‌کند، اما خیلی زود متوجه کارهای زشتش می‌شود.



تا بروی توی آن و جیک جیک کنی.

جیک جیک!
آهای. چرا زباله پرت می‌کنی؟
پس سطل زباله برای چیست؟



فروشگاه مار

فش فش! آهای. چرا پوست موز را پرت می‌کنی؟ سطل زباله برای چیست؟

هاها! تا بروی توی آن و گردش کنی.



موشی در پارک

هاها! تا بروی توی آن و تاب بخوری.

میووو! آهای. چرا پوست پسته‌ها را پرت می‌کنی؟ پس سطل زباله برای چیست؟

لاک پشت فروشنده با بادکنک‌ها و اسباب‌بازی‌هایش از راه رسید.



موشی یک بسته آجر پلاستیکی (لگو) خرید. کارتن آن را باز و به طرف لاک پشت پرت کرد.

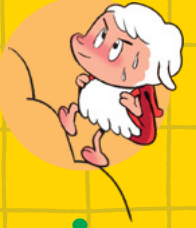
موشی بعد از کلی بازی، کوله‌اش را با آجرهای پلاستیکی‌اش پر کرد و رفت توی کارتن آجرها تا بخوابد.



آقای گورکن، رفتگرِ پارک از راه رسید. کارتن آجر را از روی چمن برداشت تا بیندازد توی سطل زباله.



واای! نه! ببخشید! اشتباه کردم. من که زباله نیستم!



حرف خوش مزه

من با سواد شدم!
من با سواد شدم!

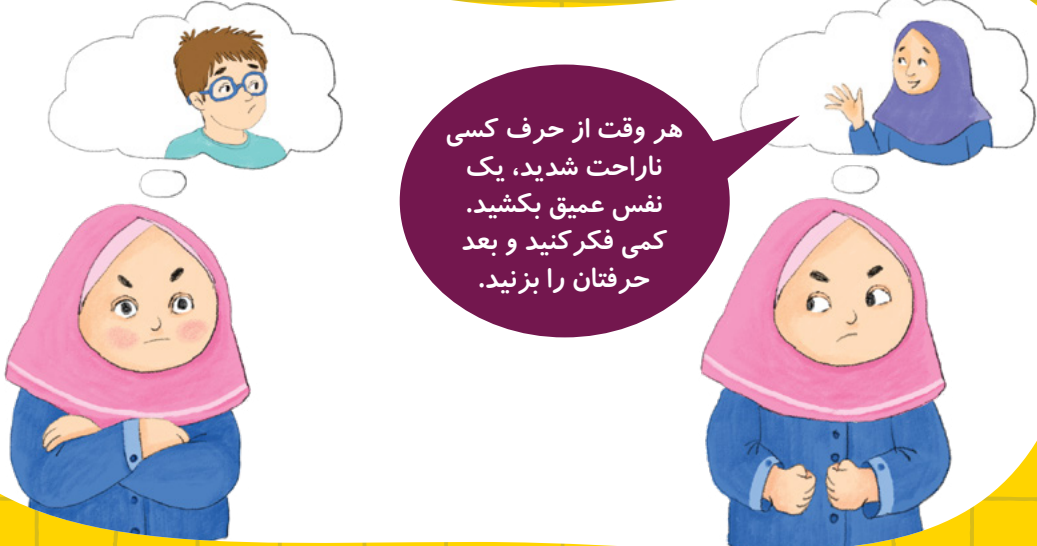


نه خیر!
هیچ هم با سواد نشدی!
بگو بینم، 8×8 چند
می شود؟ من از تو خیلی
باسوادترم. تازه، همه ی
جدول ضرب را حفظ
هستم.



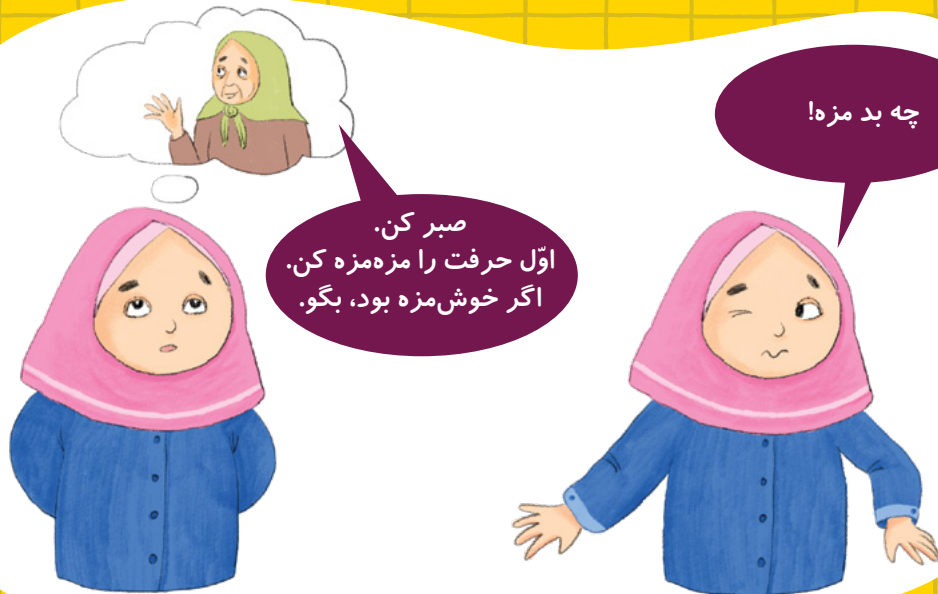
مریم صالحی
تصویرگر: مریم پیروز مهر

هر وقت از حرف کسی
ناراحت شدید، یک
نفس عمیق بکشید.
کمی فکر کنید و بعد
حرفتان را بزنید.



چه بد مزه!

صبر کن.
اول حرفت را مزه مزه کن.
اگر خوش مزه بود، بگو.



پس چی شد سارا خانم!
چرا قهر نکردی؟
چرا داد نزدی؟



آدم مگر با برادرش هم
قهر می کند.



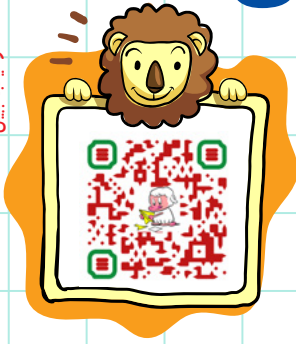
پس هم بزرگ شدی و
هم باسواد.





قورباغه‌ی فوت فوتکی

روش ساخت این کاردستی را اینجا ببین



وسایل لازم:

مقوا

کاغذ رنگی

چسب

قیچی

نی

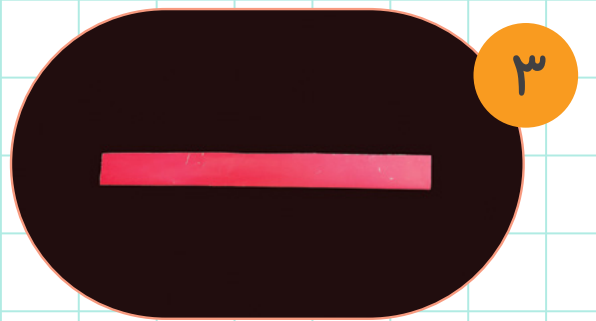
• مریم سعیدخواه



قور! قور! این صدای قورباغه‌ی فوت فوتکی است که با زبان درازش دنبال شکار می‌گردد. بیا با هم کاردستی این قورباغه را بسازیم.

برای هر چشم قورباغه سه گردی با اندازه‌های متفاوت لازم داریم (به ترتیب از بزرگ تا کوچک: سبز، سفید و سیاه). آن‌ها را می‌کشیم و دورشان را می‌بریم.

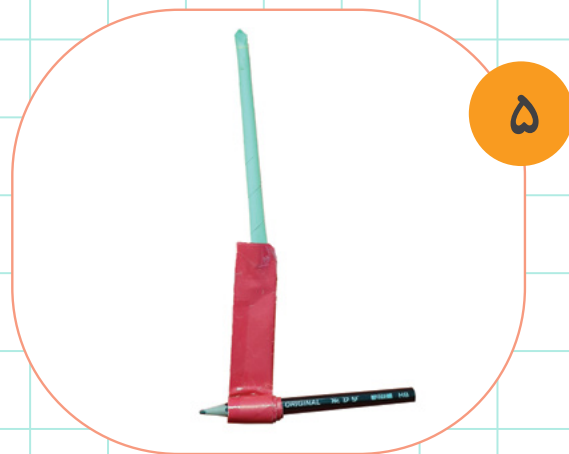
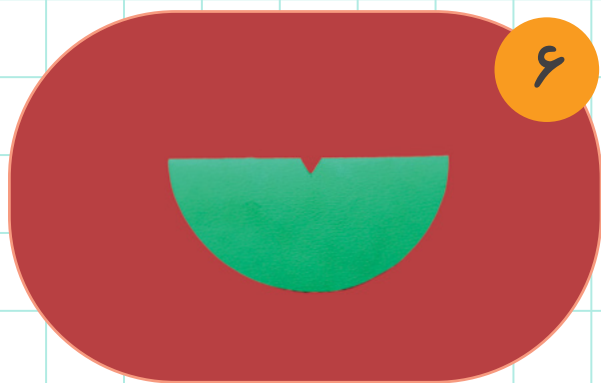
اول روی مقوای سبز یک گردی بزرگ می‌کشیم و دور آن را می‌بریم.



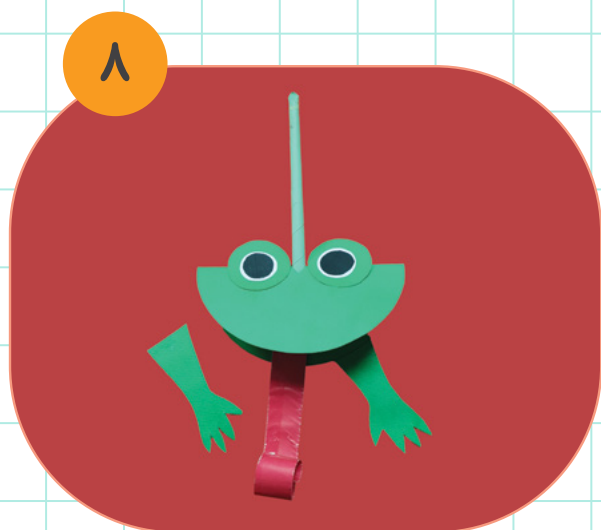
دو تا دست می‌کشیم و دور آن‌ها را می‌بریم.

حالا نوبت زبان است. یک تکه از کاغذ رنگی قرمز را به شکل باریک و بلند می‌بریم. بعد از وسط تا می‌زنیم و کناره‌هایش را به هم می‌چسبانیم.

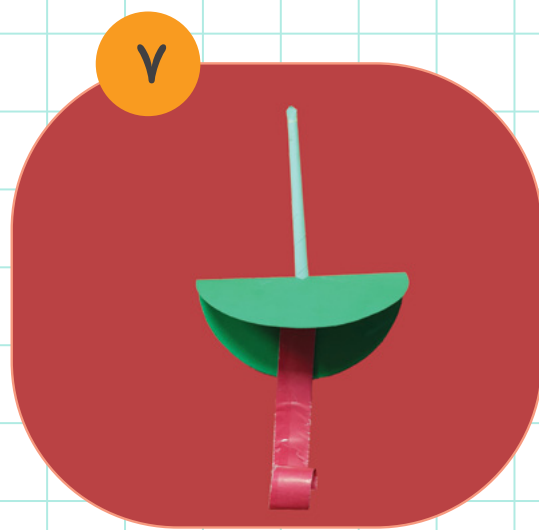
دایره‌ی سبز بزرگ را از وسط تا می‌کنیم. در وسط آن با قیچی سوراخ کوچکی ایجاد می‌کنیم.



به یک سر زبان کاغذی یک نی وصل می‌کنیم. طرف دیگر را دور مداد می‌پیچیم و فر می‌دهیم.



چشم‌ها را به بالای لبه‌ی بالایی و دست‌ها را به لبه‌ی پایین دایره می‌چسبانیم.



نی را از سوراخ وسط دایره رد می‌کنیم و به همان وسط می‌چسبانیم.

حالا توی نی فوت کن.
بین چه اتفاقی می‌افتد!
قورباغهی فوت‌فوتکی ما آماده شد.



آواز لیوان‌ها

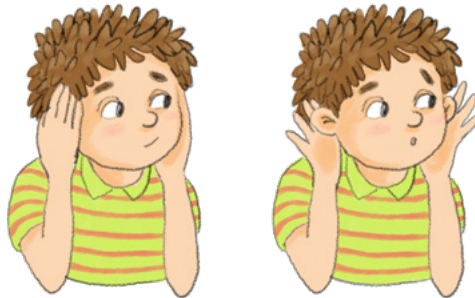
علمی



تصویرگر: مریم پیروز مهر
زهره حاج محمدحسن

یکی از حواس پنجگانه‌ی مهم در بدن ما و بقیه‌ی موجودات، قدرت شنوایی است. ما به کمک گوش‌هایمان می‌شنویم. قسمت بیرونی گوش ما در جمع‌آوری صداها و نحوه‌ی شنیدن آن‌ها تأثیرگذار است.

دست‌هایت را روی گوش‌هایت قرار بده. برای صداهای اطراف چه اتفاقی افتاد؟



دستانت را پشت گوش‌هایت قرار بده و دقت کن چقدر صدا به گوش‌هایت وارد می‌شوند؟

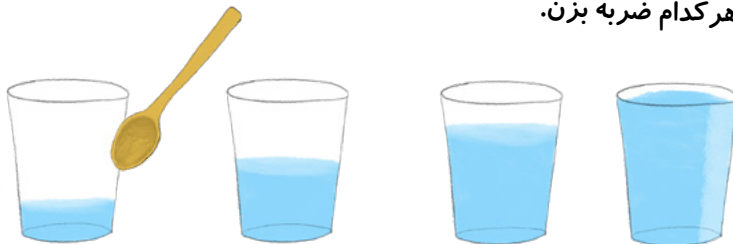
این بار دستت را جلوی گوش‌هایت قرار بده و بین صداهای روبه‌رویت را بهتر می‌شنوی یا بدتر؟



صداها زیر و بم یا نازکی و کلفت هستند.

برای ساختن صداهای متفاوت، چهار عدد لیوان یا استکان یک شکل، یک قاشق و مقداری آب نیاز داریم:

- لیوان‌های شیشه‌ای را کنار هم قرار بده.
- با کمک یک بزرگ‌تر، در لیوان اول یک چهارم، در لیوان دوم نصف، در لیوان سوم سه‌چهارم آب بریز و لیوان چهارم را پر آب کن.
- حالا با یک قاشق چای‌خوری به لبه‌ی هر کدام ضربه بزن.



صدایی که از لیوان‌ها می‌شنوی، با هم تفاوت دارند. می‌توانی بگویی کدام صدا زیر یا نازک و کدام یکی بم یا کلفت است؟

آیا راه‌های دیگری هم برای تولید صداهای زیر و بم از یک وسیله می‌شناسی؟

به نظر تو، اگر با جسم‌های دیگر به لیوان ضربه بزنی، باز هم صداها متفاوت هستند؟



چه کار خطرناکی!



داسی دایناسی پسر بانمک تپل‌مپلی است که از موضوعات خطرناک اطرافش هیچ اطلاعی ندارد! بعضی اوقات ممکن است با پارچ شیشه‌ای بازی کند، یا بخاری بدون لوله‌ی هواکش را روشن کند! وای وای! وقتی فکرش را می‌کنم که داسی بعضی نکته‌های ایمنی را نمی‌داند، سرم درد می‌گیرد. بچه‌ها، داسی حتی نمی‌داند که در حفره‌های برق‌دار نباید هیچ جسمی را داخل کند.

مجموعه‌ی ۱۲ جلدی «داسی دایناسی»، سروده‌ی ناصر کشاورز است و غزاله باروتیان آن را تصویرگری کرده است. نشر هوپا هم در سال ۱۴۰۰ آن را منتشر کرده است. شماره‌ی تماس: ۰۲۱۸۸۹۶۴۶۱۵

این کتاب نکته‌هایی را که شما بچه‌ها باید در مورد خطرات اطرافتان بدانید، یادتان می‌دهد. تازه کلی تصویر زیبا و قشنگ هم دارد. این کتاب را بخوانید تا مثل داسی به دردرس نیفتید.

www.roshdmag.ir/u/3i8

راستی!

دوستان شما نام کتاب‌هایی را که نشان رشد یا تأییده‌ی آموزش و پرورش دارند، در وبگاه samanketab.roshdmag.ir می‌بینند، بعضی از آن‌ها را تهیه می‌کنند، کتاب را معرفی می‌کنند و فیلمش را می‌گیرند و برایمان می‌فرستند. ما هم آن را در کانال [@roshd_kodak](https://www.instagram.com/roshd_kodak) شبکه‌ی شاد قرار می‌دهیم.

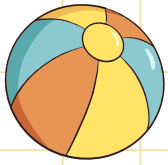


کانال مجله‌ی رشد کودک:
@roshd_kodak
در شبکه‌ی شاد منتظر شما هستیم.

نشانی ما:

منتظر تان هستیم.





هم رقت هم سرکت



بازی، بازی، تنها، بازی. با هم، بازی. پاشو، پاشو. زودی پاشو. نوبت چیه؟ نوبت بازی.
امسال در هر شماره‌ی مجله یک بازی تکی به تو یاد می‌دهیم
و یک بازی گروهی. گروه ممکن است دو نفر یا سه نفر و بیشتر باشد.

بازی تکی: پپر و بچرخ!

۱. روی زمین چهار خط به این شکل بکش و آن‌ها را

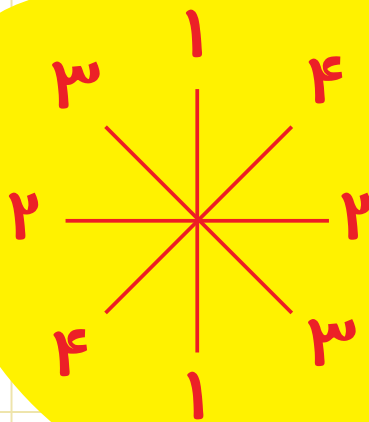
شماره گذاری کن.

۲. حالا روی خط اول بایست. یک پایت یک سر خط

و پای دیگر سر دیگر خط باشد.

۳. بعد همان‌طور که به بالا می‌پری، بچرخ و روی خط دوم قرار بگیر.

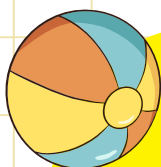
۴. بعد هم دوباره بچرخ و روی خط سوم پپر.



۵. وقتی به خط چهارم رسیدی،
برعکس بچرخ تا دوباره به خط اول
برسی.



بازی گروهی: بگذار و بگیر!



۱. با دوستت روبه‌روی هم بایستید.
۲. هرکدامتان یک توپ در دست داشته باشید.
۳. تو آماده باش تا توپ را به سمت دوستت پرتاب کنی.
۴. دوستت باید فوری توپش را زمین بگذارد و توپی را که تو انداخته‌ای، بگیرد.
۵. بعد دوباره توپی را که دوستت روی زمین گذاشته است بردار و بازی را تکرار کن.
۶. راستی، دوستت باید یک قدم به عقب برود تا جا برای پرتاب دوباره‌ی توپ باز شود.





مریم فرجی
تصویرگر: زهرا سادات محسنی

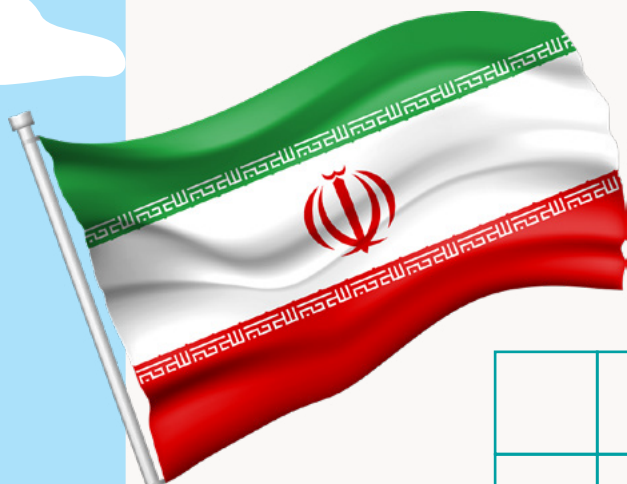
بگرد و پیدا کن

سؤال‌های جدول را با دقت بخوان و جواب آن را در جای خودش بنویس.

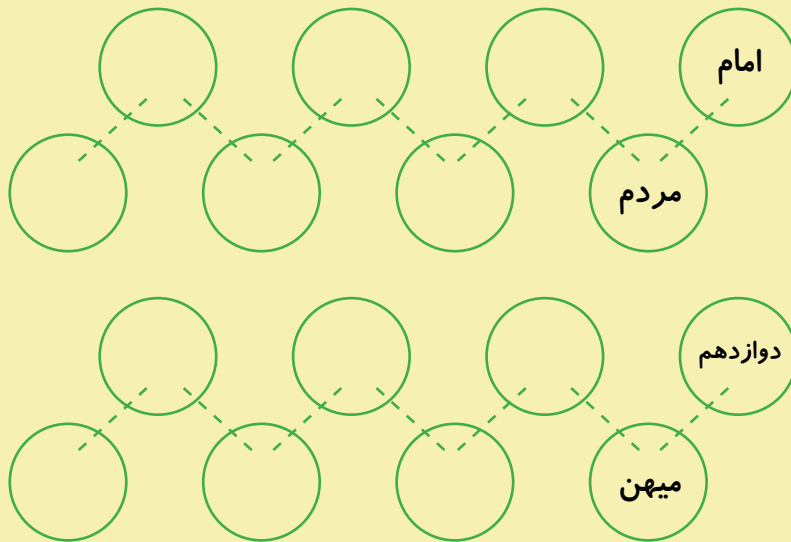
- | | |
|---------------------------------------|--------------------------|
| (۱) هم‌معنی کشور و میهن | (۶) نخ و ... |
| (۲) بزرگ‌ترین منبع نور دنیا | (۷) هنگام صبح |
| (۳) مخالف تاریک | (۸) عدد بعد از یازده |
| (۴) یارِ مهربان | (۹) خلیجِ همیشگی ... |
| (۵) رنگ سفید پرچم ما نشانه‌ی ... است. | (۱۰) کتاب ارزشمند فردوسی |



						۱
						۲
						۳
						۴
						۵
						۶
						۷
						۸
						۹
						۱۰



کلمات را به صورت زنجیری ادامه بده.
یعنی کلمه‌ای را در دایره بنویس که شروع آن با حرف پایانی کلمه‌ی دایره‌ی قبل باشد.



خانه‌هایی را که عددهای تک رقمی دارند، را **قرمز** کن.
خانه‌هایی را که مجموع رقم‌هایشان برابر ۱۳ می‌شود، **آبی** کن.
خانه‌هایی را که در آن‌ها عددهایی هستند که رقم یکانشان از رقم دهگان‌شان بیشتر است، **زرد** کن.
خانه‌هایی را که در آن‌ها عددهایی قرار دارند که رقم یکان و رقم دهگان برابر دارند، را **بنفش** کن.
حالا بگو کدام خانه‌ها آبی رنگ هستند!؟

۳۶	۶۱	۱۳	۵۱	۵	۸۲	۵۴
۹۳	۳۴	۶۵	۷۵	۴۳	۹۴	۹۵
۲۵	۲۹	۱۴	۹۷	۳۵	۴۸	۶۴
۲۶	۸۸	۸۵	۳۰	۹۹	۱۸	۹۸
۳۸	۷۹	۶۰	۸۱	۲۳	۴۶	۷۶
۳۷	۶۲	۱۱	۴۰	۶	۲	۱۹



از کرم شکمو تا پروانه

تا به حال پروانه‌ای را از نزدیک دیده‌ای؟

دوست داری درباره‌ی زندگی پروانه‌ها بیشتر بدانی؟

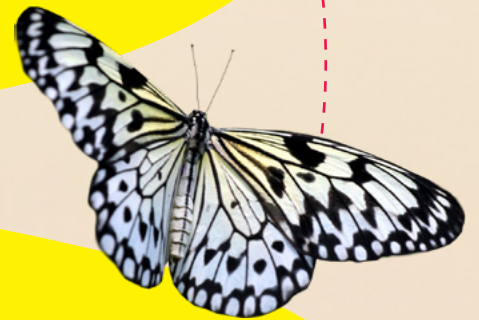
پروانه‌ها حشره‌هایی هستند که شش عدد پا دارند و سطح بدنشان از پولک پوشیده شده است. اگر به بال‌های پروانه دست بزنیم، پولک‌های آن کنده می‌شود و به دستمان می‌چسبد.

پروانه‌ها با پاهای جلویی‌شان می‌چشند و مزه‌ها را تشخیص می‌دهند و غذای مورد علاقه‌ی خود را شناسایی می‌کنند.

پروانه‌ها دو شاخک روی سر خود دارند که با کمک آن‌ها بو را حس می‌کنند و حتی می‌شنوند.

زبان پروانه‌ها لوله‌ای شکل است. آن‌ها مایع‌های متفاوتی را به‌عنوان غذا به کمک زبانشان می‌نوشند؛ مثل شهد گل‌ها.

چشم پروانه‌ها نسبت به چشم‌های ما رنگ‌های بیشتری را می‌بیند.



پروانه‌ها در تمام نقاط جهان زندگی می‌کنند؛ البته به جز قطب جنوب که هوا بسیار سرد است و همه‌جا پر از برف و یخ است. آن‌ها در طبیعت به گرده‌افشانی گل‌ها کمک می‌کنند و برای انسان و گیاهان بسیار مفید هستند.

پروانه‌ها اندازه‌های متفاوتی دارند. کوچک‌ترین آن‌ها یک و نیم سانتی‌متر (کوچک‌تر از انگشت دست شما) و بزرگ‌ترین آن‌ها سی سانتی‌متر هستند.

پروانه‌ها به شکل کرم از تخم‌های بسیار کوچکی به دنیا می‌آیند.

کرم‌های پروانه‌ها بسیار شکمو هستند و مدّت زمان به نسبت زیادی از گیاهان تغذیه می‌کنند تا به اندازه‌ای رشد کنند که در پیله‌ی خود به پروانه تبدیل شوند، بال در بیاورند و بتوانند بقیه‌ی عمر خود را پرواز کنند.





طیرو و طیرا

طیرو و طیرا بال‌بال می‌زدند. طیرا قاقو قاقو خندید: «پیامبر(ص) دارند آن طرف برکه‌ی غدیر وضو می‌گیرند.»

طیرا و طیرو دور سر پیامبر(ص) چرخیدند. پیامبر(ص) نگاهشان کردند. آن دو لبخند زدند. کنار پای ایشان نشستند و آب خوردند. مردی به پیامبر(ص) نزدیک شد و گفت: «ای رسول خدا، باقی حاجیان به غدیر رسیدند.»

پیامبر(ص) سر تکان دادند. طیرو گفت: «تو می‌دانی چرا پیامبر(ص) اینجا مانده‌اند؟» طیرا پرهایش را تندی تکان داد: «از وقتی آمده‌اند، برکه‌ی غدیر خم پر از آب شده است.»

هر دو پریدند و بالای سر مردم زیادی که اطراف برکه جمع شده بودند، پرواز کردند. هوا خیلی گرم شده بود. طیرو روی سر شتر سفیدی نشست و از او پرسید: «تو می‌دانی چرا همه اینجا جمع شده‌اند؟» شتر با آرامش چشم‌های درشتش را باز کرد: «ما از مگه می‌آمدیم که ناگهان پیامبر(ص) دستور دادند هر که جلوتر از غدیر رفته است برگردد و هر که عقب مانده است برسد که کار مهمی دارند.»

طیرا گفت: «تو که خوب استراحت کردی!»

شتر سفید گفت: «صاحب من علی بن ابی طالب است؛ مرد مهربانی که حواسش هست خسته نشوم. تازه، هر وقت به آب و غذایی برسیم، می‌گذارد خوب بچرم.» طیرا گفت: «ساکت باشید ببینیم پیامبر(ص) چه می‌گویند.»

جمعیت زیادی به پیامبر(ص) و علی که بالای تپه‌ای ایستاده بودند، نگاه می‌کردند؛ تپه‌ای که از زین و جهاز شترها درست شده بود. پیامبر(ص) دست علی(ع) را بالا برد و فرمود: «...ای مردم، پس از من، به فرمان پروردگارم، علی(ع) امام و سرپرست و صاحب‌اختیار شماست.»

شتر سفید و طیرا و طیرو خندیدند. مردم فریاد می‌زدند: «مبارکت باشد یا علی!» طیرو طیرا بال زدند و بالاتر رفتند. طیرو گفت: «آن بالا انگار فرشته‌ها هم جشن گرفته‌اند!»

آن‌ها بال‌بال زنان دور سر پیامبر(ص) مهربانی‌ها و امام علی(ع) چرخیدند و چرخیدند.





یاور کوچکی



آیا کسی هست
مرا یاری کند؟

بله. من هستم
عمو حسین جان!



عمّه جان
عمویم حسین تنهاست.
می‌خواهم به یاری‌اش
بروم.

خواهرم زینب، عبدالله
را نزد خودت نگه دار.

عبدالله،
پسر با غیرت برادرم حسن،
سن تو برای جنگیدن با
دشمنان خیلی کم است!



رنگین کمان

به صفحه‌ی رنگین کمان خوش آمدی. این صفحه مخصوص آثار شماست. می‌توانی نقاشی یا کار دستورات را برای ما بفرستی.



سوگند حاج نصیری، ۷ ساله از تهران



علیرضا رحمتکش، ۶ ساله از یزد



رستنا چراغی، ۷ ساله از تهران



دلارام سروری، ۷ ساله از تهران



رومینا امیری، کلاس اول



تصویرگر: فرخ‌لقا علی‌نژاد
 مریم فرجی

دوستان مسجد

می‌خواهیم با هم یک بازی فکری انجام بدهیم. این بازی می‌تواند دو نفره یا بیشتر باشد.

چی لازم داریم: تاس، مهره، صفحه‌ی بازی

روش بازی: به نوبت تاس بیندازید. وقتی عدد ۶ را بیاورید، می‌توانید مهره‌ی خود را از نقطه‌ی شروع وارد بازی کنید.

تاس دوم را که بیندازید، می‌توانید به اندازه‌ی عدد تاس، مهره را روی خانه‌های صفحه‌ی بازی حرکت دهید. در هر خانه که توقف کنید، شماره‌ی آن خانه امتیاز شما می‌شود.

خانه‌های سؤال امتیاز بیشتری دارند. اگر به سؤال آن‌ها جواب دهید، ۲۰ امتیاز اضافه دریافت می‌کنید. در پایان، کسی برنده است که امتیاز بیشتری کسب کرده باشد.



خانه‌های سؤال

خانه‌ی ۴

نام چهار مسجد معروف دنیا را از بزرگ‌تره‌ایت پیرس و بگو.

خانه‌ی ۷

بهترین خاطره‌ای را که از مسجد دارید، برای دوستانتان تعریف کنید.

خانه‌ی ۹

بیشترین رنگ‌هایی که در گنبد مسجد می‌بینید، چه رنگ‌هایی هستند؟

خانه‌ی ۱۷

زیباترین نوا و صدایی که در مسجد شنیده‌اید، چیست؟

خانه‌ی ۲۰

نام چند نفر از دوستان مسجدی‌تان را بگویید.

خانه‌ی ۲۲

چه زمان‌هایی بیشتر به مسجد سر می‌زنید؟

مهمان امام (ع)

بخوان و بساز



معمومه ربیعی
تصویرگر: طاهره شمسی

سلام دوست من.
آیا تا به حال شده است دلت برای کسی تنگ شود که تا به حال او را ندیده‌ای؟ شاید تعجب کنی! شاید پیرسی مگر می‌شود؟ به نظر من می‌شود.
کسانی هستند که من ندیدمشان، ولی می‌شناسمشان. می‌دانم که آدم‌های مهربانی بوده‌اند. گاهی دلم می‌خواهد من هم در زمانی زندگی می‌کردم که آن‌ها بودند، تا می‌توانستم بعضی وقت‌ها پیششان بروم و بینمشان. یکی از آن آدم‌ها امام حسین (ع) است.
یک بار همراه خانواده‌ام به کربلا رفتم و حرم امام حسین (ع) را زیارت کردم. از آن موقع، خیلی وقت‌ها دلم برایش تنگ می‌شود.
هر موقع دلم تنگ می‌شود، رو به قبله می‌نشینم و با او صحبت می‌کنم. امسال در اربعین دوست داریم اگر بتوانیم به زیارت امام حسین (ع) برویم. وقتی به زیارت می‌رویم، انگار مهمان امام (ع) شده‌ایم!
امام (ع) هم از مهمانانش با مهربانی پذیرایی می‌کند.

تا به حال زائرنی را که به پیاده‌روی اربعین می‌روند، دیده‌ای؟
می‌دانی برای این سفر چه وسایلی لازم است؟
خوب است هر نفر یک کیف کوچک و سبک داشته باشد تا دفترچه‌ی کوچک و مدادی هم توی آن بگذارد که خاطراتش را بنویسد.
بیا با هم یک کیف کوچک برای زائران این سفر بسازیم و به آن‌ها هدیه بدهیم.



کیف

نمدی

وسایل لازم:

چسب

قیچی

دو تکه پارچه‌ی نمدی مستطیل شکل (اندازه‌ی برگه‌ی کاغذ)

یکی از پارچه‌های نمدی را روی زمین پهن کن. لبه‌ی سمت چپ را به طرف داخل تا بزن. روی لبه‌ی تاخورده کمی چسب مایع بزن. بهتر است زیر کار یک تکه کاغذ باطله بگذاری.

کاردستی



علی صالحی

حالا کمی صبر کن تا چسب پارچه‌ها خوب خشک شود.

۱

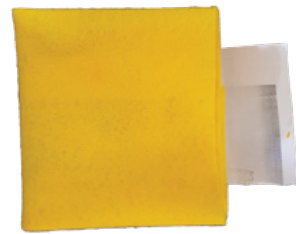


۲

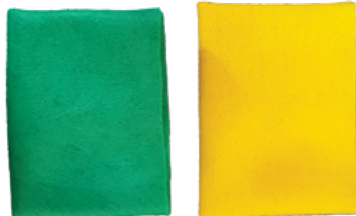


طرف دیگر پارچه را روی قسمتی که چسب زده‌ای قرار بده. کمی صبر کن تا خوب بچسبد.

۳



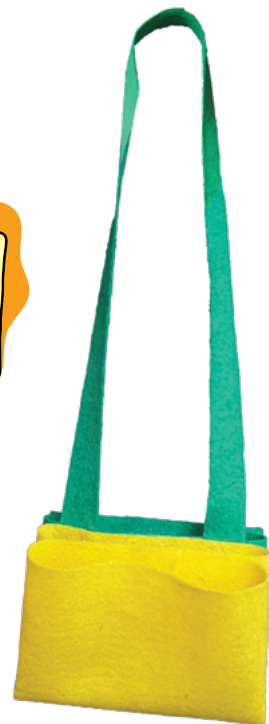
۴



پارچه‌ی دیگر را هم به همین شکل درست کن.

حالا پارچه را از وسط تا بزن و لایه‌ها را به هم بچسبان تا شکل یک پاکت شود.

۵



یک نوار باریک و بلند از پارچه‌ی نمدی ببر. نوار باریک را روی یکی از پارچه‌های تاخورده بچسبان. حالا روی نوار را هم چسب بزن و پارچه‌ی تاخورده‌ی دیگر را روی آن بچسبان. می‌توانی وسط لایه‌های این کیف را هم بچسبانی. کمی صبر کن تا چسب پارچه‌ها خوب خشک شود.

کیف شما آماده است.



نوزاد پر خیر و برکت

ما چقدر خوشبختیم!

قصاب آرام به پهلوی من ضربه‌ای زد و به حلیمه گفت: «شترت لاغر است و زخمی. شیر هم که ندارد. آن را ارزان تر می‌خرم.» حلیمه غمناک نگاهم کرد. دوستم داشت. می‌دانست با این قحطی نمی‌توانم باری از روی دوششان بردارم، اما چاره‌ای نداشت.

قصاب مشغول تیزکردن چاقو شد. حلیمه مهربانانه نوازشم کرد. افسارم را به سمت پایین کشید و من را نشانده. قبل از آنکه همسرش زانوهایم را ببندد، تیز برخاستم و شروع کردم به دویدن. حلیمه و همسرش نیز آشفته و نگران به دنبالم دویدند.

باید به جایی پناه می‌بردم. وقتی پای همسر حلیمه پیچ خورد و بر زمین افتاد، کمی امیدوار شدم. اما حلیمه با وجود اینکه نوزادش را به کمر بسته بود، رهایم نمی‌کرد. خانه‌ای توجهم را جلب کرد. درش باز بود. وارد شدم. از پنجره گهواره‌ای دیده می‌شد. انگار خورشید بود. آرام مقابلش نشستم و گردنم را تا جایی که می‌توانستم راست کردم. می‌خواستم خورشید داخل گهواره را ببینم. حلیمه نفس‌زنان رسید. دم در ایستاد. هرچه با حرص صدایم کرد، نتوانست چشمانم را از آن نور برگرداند.

آمنه با طبعی از نان و شیر وارد حیاط شد و گفت: «ترسیده! بگذار آرام بگیرد.» بزرگی و مهربانی‌اش دلم را قرص کرد. بعد لبخندی زد و به حلیمه گفت: «بفرمایید. به دلم افتاده بود امروز مهمان داریم. بیا با هم غذایی بخوریم.» حلیمه نمی‌دانست بابت این همه محبت چه بگوید. دعوت آمنه را پذیرفت. وارد اتاق شد. همین که چشمش به گهواره افتاد، برخاست و به سمت نوزاد رفت.

گفت: «چقدر زیباست! نامش چیست؟»

آمنه گفت: «محمد.» حلیمه گفت: «گرسنه است.» آمنه با چشمانی خیس به کودک حلیمه نگاهی انداخت و گفت: «شیر ندارم. او نیز شیر هیچ دایه‌ای را نمی‌خورد. تو می‌توانی...»



دستان کوچک و نورانی محمد، حلیمه را نشانه گرفته بودند. حلیمه بی‌اختیار نوزاد را در آغوش گرفت. نوزاد شروع به شیر خوردن کرد. اشک از چشمان حلیمه جاری شد. آمنه با تعجب پرسید: «گریه‌ی من برای شوق مادرانه است، تو برای چه اشک می‌ریزی؟»



حلیمه ناباورانه گفت: «من نیز شیر کافی برای نوزادم نداشتم! اما اکنون برای هر دو شیر دارم. محمد(ص) چه نوزاد پر خیر و برکتی است! من همان لحظه در درونم چیزی را حس کردم. اکنون حلیمه نیز می‌تواند از شیر من استفاده کند. ما چقدر خوشبخت هستیم که محمد(ص) را داریم.»

